

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1378/01/24

در جلسه گذشته اشاره شد به مساله شهادت به ولایت که برخاسته شده از قرآن است و اگر ما اشهد ان علیا ولی الله می گوئیم قرآن به آن شهادت داده است و بدعت نیست.

روایتی که در شیعه آمده است با اقوال فقها عمدتا آقایان فقها از جمله شیخ طوسی و صاحب جواهر و آقای خوبی و مرحوم امام خمینی (ره) روایت احتجاج را آورده است ، بدون اینکه نسبت به سند روایت اظهار نظر کنند یعنی به عنوان یک امر مسلم ،حالا یا اینکه چون یک امر مستحبی از باب تسامح در ادله سنن می باشد یا از باب اخبار من بلغ می باشد و نسبت به سند روایت چیزی نگفتند گرچه شیخ طوسی نسبت به آن شذوذ یاد می کند که در جای خودش بحث می شود که منظور شیخ چیست.

روایت احتجاج مرحوم طبرسی رضوان الله این است: در ذیل حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که :

و رَوَى الْقَاسِمُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَؤُلَاءِ يَزُورُونَ حَدِيثًا فِي مَعْرَاجِهِمْ أَنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ رَأَى عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ غَيَّرُوا كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى هَذَا؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا خَلَقَ الْعَرْشَ كَتَبَ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَاءَ كَتَبَ فِي مَجْرَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْكُرْسِيَّ كَتَبَ عَلَى قَوَائِمِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اللَّوْحَ كَتَبَ فِيهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِسْرَافِيلَ كَتَبَ عَلَى جَنْبَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ كَتَبَ عَلَى جَنَاحَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ

اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ السَّمَاوَاتِ كَتَبَ فِي أَكْنَافِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ
الْأَرْضِينَ كَتَبَ فِي أَطْبَاقِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْجِبَالَ كَتَبَ فِي
رُءُوسِهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الشَّمْسَ كَتَبَ عَلَيْهَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْقَمَرَ كَتَبَ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ
الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ السَّوَادُ الَّذِي تَرَوْنَهُ فِي الْقَم

فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع

طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، 2 جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ: اول، 1403 ق.

از قاسم بن معاویه نقل است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در حدیثی که مردم

در معراج رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله روایت کرده‌اند آمده است که آن حضرت در شب معراج در عرش مکتوب
دید که: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ»؟ حضرت فرمود: سبحان الله! همه چیز را تغییر دادند حتی
این را؟! گفتیم: آری.

فرمود: بدرستی که خداوند عَزَّ وَ جَلَّ وقتی عرش را آفرید بر آن مکتوب داشت که «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که آب را آفرید در مجرای آن مکتوب داشت که: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
و هنگامی که کرسی را آفرید در ستونهای آن مکتوب داشت که: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
و هنگامی که لوح را آفرید در آن مکتوب داشت که: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که اسرافیل را آفرید بر پیشانی او مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»
و هنگامی که جبرئیل را آفرید بر بالهای او مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
و هنگامی که آسمانها را آفرید در اکناف و نواحی آن مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

و هنگامی که زمینها را آفرید در طبقات آن نگاشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
و هنگامی که کوهها را آفرید در رأس هر کدام مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
و هنگامی که خورشید را آفرید بر آن مکتوب داشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».
و هنگامی که ماه را آفرید بر آن نگاشت که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»
و آن همان سیاهی و لگه‌ای است که در ماه می‌بینید. پس هر کدام از شما که می‌گوید
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بلافاصله باید بگوید: «عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»

شاهد مثال بر روی فراز آخر روایت است: **فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ**
عليه السلام که هر کسی که به دو شهادت اعتراف کرد باید به شهادت امیر المومنین علیه السلام هم اعتراف کند. این
روایت صراحت دارد هم شامل اذان و اقامه و هم غیر این موارد که انسان هر وقتی شهادتین را بر زبان جاری کرد
باید شهادت بر ولایت را نیز جاری کند.

روایت دیگری در مستدرک سفينة البحار که مرحوم نمازی که ظاهراً همان روایت مراغی مصری است نقل می‌کند:
منها ما روى مُرسلاً انّ اباذر كان يذكُرُ في الاذان بعد الشهادة بالرسالة ذلك ويقول اشهد ان عليا ولي الله فأخبر بذلك
رسول الله فقال كذلك افسنيتم في غدیر خم من كنت مولاة فعلى مولاة

اباذر بعد از شهادت به رسالت شهادت، به ولایت امیر المومنین می داد و این خبر را به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دادند حضرت فرمودند این چنین است فراموش کردید که من در غدیر خم این جمله را گفتم هر کسی که من مولی او هستم علی علیه السلام مولای اوست.

و همچنین در کتاب **شرایع الاسلام 60/1** این تعبیر آمده **ان رسول الله امر بأن یأذن یوم الغدیر و یضأف الشهادة بالولاية لعلی**

رسول اکرم در روز غدیر خم دستور داد اذان بگویند و در کنار اذان و درون اذان شهادت به ولایت امیر المومنین علیه السلام بدهند.

گرچه روایت مرسل است ولی، این چند روایت وقتی کنار هم قرار می گیرد مستفیض بودن روایت را ثابت می کند و اضافه بر آن با کمک حدیث من بلغ که حدیث متواتر و قطعی است و شبهه ای در آن نیست ولایت امیر المومنین علیه السلام ثابت می شود.

و روایت دیگری را شیخ صدوق از احمد بن محمد بن خالد برقی از سیف بن مختار از امام باقر علیه السلام از پدرش و جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند:

یا علی و ما أکرَمَنی اللهُ بِکَرَامَةٍ إِلَّا وَ قَدْ أکرَمَکَ بِمِثْلِهَا

امالی شیخ صدوق ص 103 و 104

علی جان خدای عالم هیچ کرامتی را برای من قرار نداده جز اینکه کرامتی به مانند کرامت من برای شما قرار داده است.

پس بنا بر این شهادت به رسالت تکریم رسول الله است و شکی در آن نیست و تکریم امیرالمومنین هم شهادت به ولایت ایشان است.

روایت دیگری است که علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام از پدرش و از آبائش نقل می کند (علی بن حمزه بطائنی جزو پایه گذاران فرقه واقفیه است و فرقه واقفیه جزء پست ترین فرقه های فاسده است که بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام مقداری اموالی نزد علی بن حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و علی بن عیسی رواسی بود و این گروه برای اینکه این اموال را تصاحب کنند آمدند مذهب واقفیه را درست کردند و در میان مردم شایع انداختند که امام کاظم علیه السلام از دنیا نرفته و هو حی و هو المهدی و هو الذی یاتی یملاء الارض قسطا و عدلا. امام رضا علیه السلام به علی بن حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و علی بن عیسی رواسی نامه نوشت پدرم از دنیا رفت و تمام اموالش بین وراثت تقسیم شد هر چه بیت المال نزد شما هست برایم بفرستید که این سه نفر جزء وکلای امام بودند ولی این سه نفر به انحراف کشیده شدند و جامعه را به انحراف کشیدند و در روایت است که نزد علی بن حمزه نزدیک به سی هزار دینار که به پول امروزی حدود دو میلیارد تومان بود و نزد قندی هفتاد هزار دینار به همین شکل انکار کردند که اصلا پولی نزدشان نیست بعضی گفتند که امام کاظم علیه السلام اصلا به ما توصیه نکرده این را به شما بدهیم و از امام جواد علیه السلام سوال کردند که آیا می شود به واقفه زکات بدهیم امام علیه السلام فرمودند که لا فانهم کفار مشرکون زنادقه)

بحث بر سر این است که علی بن حمزه بطائنی با این موقعیتش می شود به روایت آنها استناد کرد یا خیر ؟

و این دیگر معرکه آراست بین فقها ، بعضی ها می گویند به خاطر وکالتش می توان استناد کرد.

بعضی گفتند به خاطر واقفی بودنش نمی توان استناد کرد.

آقای خوبی در معجم الرجال ثابت می کند که روایاتش از درجه اعتبار ساقط است و نمی شود به آنها استناد کرد

جناب آقای شبیری زنجانی یک مبنایی دارد و گفتند که این گونه افرادی که یک دوران سلامتی دارد و یک دروان گمراهی و ما نمی دانیم که علی بن ابی حمزه بطائنی در دوران سلامت نقل روایت کرده یا در دوران بعد از انحراف نقل روایت کرده ولی می دانیم که علی بن حمزه بطائنی وقتی مطرود امام شد مطرود عموم شیعه هم شد، وقتی امام رضا علیه السلام آنها را طرد کرد جامعه شیعه هم آنها را طرد کرد و نمی شود شخصیت‌های بزرگی مثل صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر پای درس این آقا بنشینند فلذا با این قرینه کشف می کنیم این روایتی که از علی بن ابی حمزه بطائنی صادر شده برای زمان استقامت ایشان بوده است چون بعد از انحراف مطرود امام و مطرود جامعه شیعی شدند و در دوران امر بین اینک این روایت برای زمان استقامت بوده یا زمان انحراف چون استقامت مقدم بوده است حمل بر زمان استقامت می کنیم و امثال ابی حمزه بطائنی هم زیاد داریم :

يَرْفَعُهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي جَبْرَائِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ مَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَوَحْدِي وَ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع خَلِيفَتِي وَ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَّجِي عَلَى بَرِيَّتِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ وَ نَجَّيْتُهُ مِنَ النَّارِ بِعَفْوِي وَ أَبْحَثْ لَهُ جَوَارِي وَ أَوْجَبْتُ لَهُ كَرَامَتِي وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتِي وَ جَعَلْتُهُ مِنْ خَاصَّتِي وَ خَالِصَتِي وَ إِنْ نَادَانِي لَبَّيْتُهِ وَ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنْ سَكَتَ ابْتَدَأْتُهُ وَ إِنْ أَسَاءَ رَحِمْتُهُ وَ إِنْ فَرَّ مَنِّي دَعَوْتُهُ وَ إِنْ رَجَعَ إِلَيَّ قَبِلْتُهُ وَ إِنْ قَرَعَ بَابِي فَتَحْتُهُ وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا وَ وَحْدِي أَوْ شَهِدَ أَوْ شَهِدَ أَنَّنِي مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَلِيفَتِي أَوْ شَهِدَ بِذَلِكَ وَ لَمْ يَشْهَدْ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ حُجَّجِي فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَ صَعَّرَ عَظْمَتِي وَ كَفَرَ بِآيَاتِي وَ كُتِبِي إِنْ قَصَدَنِي حَبَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي حَرَمْتُهُ وَ إِنْ نَادَانِي لَمْ أَسْمَعْ نِدَاءَهُ وَ إِنْ رَجَانِي حَيَّبْتُهُ وَ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي وَ مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ.

از حضرت صادق علیه السلام از پدرش محمد صلی الله علیه و آله وسلم از پدرانش نقل فرموده که رسول خدا فرمود مرا حدیث کرد جبرئیل از پروردگار جهانیان تبارک و تعالی که فرمود: کسی که بداند جز من خدائی نیست من یمکتایم و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول من است و همانا علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه من و امامان از نسل او حجت‌های منند بر مردم، او را وارد بهشت می‌کنم و بعفو و بخششم او را از آتش نجات می‌دهم همسایگی خود را بر او مهیا کردم کرامتم را برایش واجب نمودم، نعمتم را بر او ارزانی داشتم، او را از مخصوصینم قرار دادم. هر گاه مرا صدا کند جواب می‌دهم، اگر مرا بخواند اجابت می‌کنم، اگر از من خواهش کند می‌بخشم، اگر او خاموش بماند من آغاز سخن می‌کنم، اگر بدی کند بر او رحم کنم، اگر از من فرار کند او را میخوانم، اگر بسوی من برگردد او را می‌پذیرم، اگر در مرا بکوبد می‌گشایم.

هر کس گواهی ندهد که جز من خدای یکتائی نیست یا اگر گواهی بیگانگی من داد ولی گواهی نداد که همانا محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و رسول من است یا اگر این گواهی را داد ولی شهادت نداد که علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه من است و اگر این گواهی را داد ولی گواهی نداد که امامان بعد از علی علیه السلام حجت‌های منند مسلم نعمت مرا انکار کرده و مرا کوچک شمرد و آیات و کتابهای مرا انکار کرده اگر قصد من کند او را مانع می‌شوم و اگر از من خواهش کند نا امیدش می‌کنم اگر مرا صدا کند گوش به صدایش نمی‌دهم، اگر امیدوار به من باشد نا امیدش کنم، این است پاداش او از طرف من و من نسبت به بندگانم ستمکار نیستم.

و در روایت هست که می گوید :

وقال النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله و سَلَّمَ: الأئمة من بعدي اثنا عشر، أولهم أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام و آخرهم القائم؛ طاعتهم طاعتي و معصيتهم معصيتي، من أنكر واحد منهم فقد أنكرني.

بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج29 ؛ ص31

پس برداشت مضمونی روایت این است که اگر کسی یکی از ائمه علیهم السلام را انکار کند انکار تمام ائمه علیهم السلام را کرده است و یا در جای دیگری هست، که اگر کسی ولایت امیر المومنین علیه السلام را انکار کند؛ کافر شده است و در این زمینه یکی از مراجع در مورد آیه الیوم اکملت لکم دینا و رضیت لکم الاسلام دینا تعبیری دارد که نشان می دهد که ، اسلام کامل تنها با ولایت امیر المومنین علیه السلام امکان پذیر است و بدون ولایت علی علیه السلام اسلام کامل نیست نه اینکه ایمان ندارد.

اگر این ملاک باشد ولایت علی علیه السلام از اصول دین می شود نه از فروع، و لازمه انکار ولایت کفر است، و مستلزم انکار آیات الهی است، پس با توجه به این ملاک کل کسانی که منکر ولایت علی علیه السلام هستند کافر و نجس به حساب می آیند و ارتباط با آنها اشکال دارد ؛

در حالیکه این برداشت مخالف با سیره ائمه علیهم السلام هست چرا که خود ائمه علیهم السلام با خود اهل سنت رفت و آمد و مراوده داشتند و در این باره روایات در حد مستفیض هست ، که اگر اهل سنتی از دنیا رفت او را همراهی کنید و اگر مریض شد او را عیادت کنید و با آنها خوش رفتار باشید و ازدواج با آنها را مشکل ندانستند و ذبیحه آنها را حلال دانستند.

پس سوال اینجاست که اگر ملاک در آیه که رضیت لکم الاسلام دینا ولایت باشد در این صورت ولایت جزو اصول دین است و هر کسی که منکر ولایت باشد کافر است و نجس، و این ملاک در تعارض با بعضی از روایاتی که از ائمه علیهم السلام و رفتار عملی این بزرگواران می باشد چرا که سفارش ایشان و عملشان در راستای تعامل با اهل سنت بوده است پس باید چه کرد؟

نظریه اول: بعضی از فقها مثل شیخ انصاری در مکاسب به صراحت حکم به کفر غیر شیعه داده است و اینها را کافر حقیقی شمرده است و اسلام هم از باب اینکه عسر حرجی برای شیعیان لازم نیاید، حکم به طهارت غیر شیعه داده است چرا که شیعیان با اهل سنت در رفت و آمد بودند و بدون حکم به طهارت شیعیان به عسر حرج می افتادند. پس اولین نظر اینکه غیر شیعه در حکم کافر می باشد ولی ارفاقاً لشیعه حکم به طهارت داده است، و بعضی از فقهای معاصر هم این نظریه را قبول دارند صاحب حدایق و علامه مجلسی هم این نظریه را دارند.

نظریه دوم: مرحوم آقای خویی و امام ره و صاحب جواهر نظر دارند که مراد از **رضیت لکم الاسلام دینا** یعنی اسلام کامل اسلام با ولایت علی علیه السلام و آن اسلامی که موجب نجات از قیامت و موجب تقرب می شود اسلام با ولایت علی علیه السلام است بدون ولایت علی علیه السلام اسلام هست، ولی اسلام ناقص، و این اسلام بدون ولایت فقط می تواند انسان را در دنیا، از نظر طهارت و از نظر جانی و مالی حفظ کند. به دلیل روایات متعددی که بیان می کند: **من قال لا اله الا الله محمد رسول ص عصم دمه و ماله** هر کس این شهادتین را بدهد از نظر اسلامی مسلمان هست و خون مال جانش و عرضش کاملاً محفوظ است و در بعضی روایت هست و **له مال المسلم فعليه ما علی المسلم** یعنی هر آنچه که از آثار شرعی بر یک مسلمان مترتب هست بر گوینده شهادتین هم جاری است .

ما روایت متعدد و متواتر داریم که اسلام را مترتب بر شهادتین کرده و شهادت بر ولایت را از مقومات اسلام ندانسته و از موارد کمال اسلام است آقای خویی به صاحب حدائق اعتراض می کند و می گوید که اگر ما معنای نصب را گسترش بدهیم تمام اهل سنت را در بر می گیرد و این برخلاف سیره اهل بیت علیهم السلام و برخلاف سیره علما و فقها در طول تاریخ می باشد و آنچه که می تواند انسان را کفر و نجاسات نجات بدهد شهادتین هست و بس و آقای خویی به صراحت می گوید:

ان الشهادة بالولاية من الفروع شهادت به ولایت از فروع است نه از اصول دین است.

اما اهل سنت را چه کار بکنیم که منکر ولایت هستند و در این زمینه هم اشکالی از طرف وهابیت به شیعیان وارد شده و می گویند شیعیان اهل سنت را نجس می دانند در جواب به آنها همان حرف آقای خویی را بیان می کنیم: این مساله که اهل سنت منکر ولایت هستند و ولایت هم از ضروریات مذهب هست و اگر کسی ضروری دین و مذهب را منکر شود فیهو کافر او کافر است آقای خویی می گویند: اهل سنت اگر منکر ولایت علی علیه السلام هستند؛ لم یثبت عند اهل السنن ان الولاية من الضرورة که انکار ولایت نزد اهل سنت ثابت نمی کند که این ولایت جزو ضروریات مذهب ایشان باشد اینها به هیچ وجه به این سطح اندازه به ولایت آگاهی ندارند و اهل سنت هم قسم می خورند که ولایت علی علیه السلام از ضروریات دین و مذهب نیست و اهل سنت از آنجا که، دلیل بر ولایت علی علیه السلام نزدشان ثابت نشده، پس انکار ولایت در نزد اهل سنت جزو ضروری دین به حساب نمی آید .

بله اگر یک شیعه بعد از آنکه شیعه شد و فهمید ولایت از ضروریات هست و منکر ولایت هم شد در این صورت لا شک و لاریب که ایشان کافر و نجس و علیه ما حکم المرتد است ، ولی در مورد اهل سنت، چون دلیل برایش اقامه نشده؛ این انکار ولایت، موجب مرتد و کافر شدن ایشان نمی شود و فرضا هم ادله ای بر اثبات ولایت برایشان اقامه شد در مقابل هم ادله ای بر اینکه ابوبکر خلیفه اول است در متونشان اقامه شده در تعارض بین این ادله،

می آیند و جمع بین این ادله می کنند و می گویند ابوبکر خلیفه اول و علی علیه السلام خلیفه چهارم است ، و آن دسته از اهل سنت که اصلا حجت به گوش آنها نرسیده، این دسته شامل مستضعفون می شوند .

و امام ره می گویند ان الولاية من ضروریات المذهب لیست من ضروریات الدین و بیان می کند آنچه که سیره مستمره بزرگان بوده حکم به طهارت اهل سنت کرده و در رابطه با طهارت یک انسان بیش از شهادتین نیاز نداریم

روایت دیگری از مرحوم قاضی نورالله شوشتری و آقای مرعشی نجفی در کتاب احقاق الحق 4/129 نقل می کنند از نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم من تمسک بالعروة الوثقی فلیقل لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله.

هر کسی که تمسک می کند به عروة الوثقی باید بگوید: لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله.

ثبت ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ